

برنامه تاریخ شفاهی

\*\*\*\*\*

مصاحبه شونده: خانم مهناز افخمی

مصاحبه کننده: خانم فرشته نورائی

واشنگتن، دی سی: ۱۱ سپتامبر ۱۹۸۲

فهرست مطالب مندرج در مصاحبه شماره (۱) با خانم مهناز افخمی

<u>صفحه</u>	<u>موضوعات</u>
۳ - ۱	۱- دوران کودکی، روابط با پدر و مادر، نقش مادر در تعلیم روشهای زن در جامعه
۵ - ۴	۲- روابط با خواهر که عضو فعال گروه دانشجویان مخالف بوده است
۶	۳- مشاغل دانشجویی
۱۱ - ۷	۴- تشکیل سازمان زنان دانشجویی، سابقه دانشجویان دانشگاه ملی، تحقق دادن به آرمانهای زنان، ریشه‌های فرهنگی غربی تحولات وضع زنان، تضاد بین سنت‌ها و تجددطلبی در طرز فکر دانشجویان، شروع در تنظیم و برشته در آوردن آرمانهای زنان ایرانی
۱۲	۵- اسلام و زن
۱۴ - ۱۳	۶- مارکسیسم و اسلام، مجاهدین
۲۰ - ۱۵	۷- تاریخ و تشکیلات سازمان زنان ایران
۲۱	۸- شورای مرکزی سازمان زنان و سوابق اعضا آن
۲۲	۹- ملاقات با والاحضرت اشرف
۲۳	۱۰- شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل متحد
۲۵ - ۲۴	۱۱- پیشنهادات سمت دبیر کلی سازمان زنان و نظریات و مخالفت‌های دوستان
۲۸ - ۲۶	۱۲- اولین جلسه جنجالی مجمع عمومی سازمان زنان و انتخابات از پیش ترتیب یافته شورای مرکزی
۳۰ - ۲۹	۱۳- اولین انتخابات آزاد
۳۲ - ۳۱	۱۴- تحولات سازمانی و ایدئولوژیکی سازمان زنان ایران
۳۶ - ۳۳	۱۵- برنامه‌های مراکز سازمان زنان، نگاه‌داری کودک، کارآموزی، تربیت معلم، تنظیم خانواده
۳۸ - ۳۷	۱۶- نحوه تشکیل شعب سازمان، انتخابات اداره‌کنندگان شعب
۳۹	۱۷- بودجه سازمان
۴۰	۱۸- آموزشگاه مددکاری سازمان زنان
۴۴ - ۴۱	۱۹- اصلاح قوانین، قانون حمایت خانواده
۴۶ - ۴۵	۲۰- قوانین مربوط به زنان و احکام اسلامی، نقش شاه در تصمیم‌گیری موضوعات مربوط به زنان
۴۷	۲۱- سقط جنین، اصلاح قوانین، وسائل ارتباط جمعی
۴۹ - ۴۸	۲۲- قانون گذرنامه در مجلس سنا و استعفای خانم منوچهریان از مجلس سنا
۵۱ - ۵۰	۲۳- وضع سازمان زنان در مقابل مشکلات قانونی و در رابطه با دولت و مجلسین
۵۲	۲۴- طرق ارتباط با شاه و نظریات ایشان درباره موضوعات مربوط به زنان
۵۴ - ۵۳	۲۵- ماده ۱۷۹ قانون مجازات عمومی

۵۵	۲۶-	نقش سازمان زنان در مناطق روستائی و تشکیل شرکتهای تعاونی روستائی
۵۶	۲۷-	سوادآموزی
۵۷	۲۸-	موارد موفقیت و عدم توفیق سازمان زنان
۵۸	۲۹-	سوادآموزی و سپاهیان بهداشت و وضع زنان در مناطق روستائی
۵۹	۳۰-	آگاه سازی بعنوان مهمترین اقدامات سازمان زنان
۶۱ - ۶۰	۳۱-	سازمان زنان و زنان کارگر
۶۲	۳۲-	جمع آوری و اصلاح قوانین مربوط به اشتغال زنان
۶۴ - ۶۳	۳۳-	نحوه مشارکت در سازمان زنان و گروههای اجتماعی که در نهضت شرکت داشتند
۶۵	۳۴-	چادر بعنوان نشانه مخالفت با رژیم
۶۹ - ۶۶	۳۵-	نقش زنان در انقلاب ۱۳۵۷
۷۰	۳۶-	نهضت بین المللی زنان
۷۴ - ۷۱	۳۷-	برنامه های ملی کار، هدف و محتوی، ترکیب، اجراء، روش کار
۸۰ - ۷۵	۳۸-	نقش بعنوان وزیر مشاور، فواید ارتباط دولت با موضوعات مربوط به زنان، ارتباط با سایر اعضاء دولت
۸۲ - ۸۱	۳۹-	تصمیم گیری کلی در دولت
۸۴ - ۸۳	۴۰-	حزب رستاخیز، پیدایش، نهاد
۸۹ - ۸۷	۴۱-	نظرشاه درباره سازمان زنان در ارتباط با جمعیت تبعیض طلب دانشجویان دانشگاه تهران
۹۱ - ۹۰	۴۲-	نقش شاه در برابر وزراء
۹۴ - ۹۲	۴۳-	خصوصیات و کارآئی هویدا
۹۵	۴۴-	آموزگار بعنوان نخست وزیر
۹۶	۴۵-	شهبانوفرخ، شخصیت و نفوذ ایشان
۹۷	۴۶-	والاحضرت اشرف، نقش ایشان بعنوان مشاور شاه، نقش ایشان در سیاست داخلی
۹۹	۴۷-	شخصیت محمدرضا شاه پهلوی
۱۰۳ - ۱۰۰	۴۸-	علل انقلاب ۱۳۵۷
۱۰۴	۴۹-	اندیشه های درباره آینده ایران

سؤال: بدوا " شروع کنیم از اینکه شما اصولاً" چه زمینه خانوادگی داشتید و چطور بود که توانستید با وجود تمام محدودیتهایی که برای زنان شرقی هست، تا این حد پیشرفت بکنید؟

خانم افخمی: من در خانواده‌ای که در کارزار عت بود در کرمان بدنیا آمدم، در سال ۱۳۱۹. تفاوتی که تجربیات من با بعضی دیگر طبقات یا گروه‌های زنان داشت، این بود که پدرم در فرانسه تحصیل کرده بود و مادرم یکی از اولین زنانی بود که در دانشسرای عالی، بعد از دبیرستان به تحصیل اشتغال ورزیده بود و در نتیجه میشود گفت که از نظر انتظاراتی که از یک دختر میرفت، محیط خانواده ما تا حدی متفاوت بود از آنچه که عموماً "انتظار میرفت. یا دم‌می‌آید که از بچگی بمن میگفتند: بزرگ که شدی باید دکتری بشوی و پدرم بخصوص خیلی علاقمند بود که من طبیب بشوم و از زمانیکه یا دارم انتظار میرفت که من یک کسی باشم که کار کنم، که در زندگی یک شغل جدی داشته باشم.

سؤال: پدر شما مالک بودند؟

خانم افخمی: بله و اینست که تا حدی این تجربیات پدر و مادر من و این دیدی که از زندگی داشتند، میتوانم بگویم که روی من اثر گذاشت. یک جنبه دیگر تجربه‌ام این بود که در خانواده ما اصولاً چونکه همه با مرز عت می‌پرداختند و در زمینه‌های مربوط به زراعت مخصوصاً "در آن قسمتی که ما زندگی میکردیم زن و مرد در حقیقت میشود گفت که بطوریکسان مسئولیت داشتند تا حدی بهر حال یکسان بودند، یعنی بهیچوجه غیر عادی نبود که یکی از اعضاء خانواده ما یا یکی از فامیلهای ما، عمه یا خاله، ملک خودشان را اداره کنند و خودشان مدیریت را بعهده بگیرند، خودشان امور مالیش را بررسی کنند، چه در زمانیکه شوهرشان زنده بود چه بعد از مرگ او. پس این سابقه، در نتیجه وجود داشت در خانواده، که از این نظر هم میشود گفت که یک تجربه بود که کمک میکرد به برداشتی که انسان از خودش بعنوان یک فرد دارد و البته میشود گفت که در مورد شخص من، مادر من خیلی نقش مهمی داشت، چون من وقتیکه سن خیلی کم بود و حدود دوازده سال بود، مادر من جدا شد و با اینک... زندگی که در کرمان کرده بود، در منزل پدرم، میشود گفت یک زندگی فئودال بود با یک مقدار امکانات از نظر کسالتی که در کارخانه‌ها و کمک کنند و اصولاً شیوه زندگی، میشود گفت تا حدی زندگی اشرافی بود و امکانات زیادی برای خانم خانه بود، او که فکر میکنم آن زمان در حدود سی و یکی دو سالش بود، تصمیم گرفت که با آمریکا بیاید با آنکه زبان خیلی زیاد بلد نبود و دو سال دانشگاه را فقط تمام کرده بود، بدون امکانات مالی آمد به آمریکا و در کالیفرنیا بمدرسه میرفت و زبان یاد گرفت و آنجا کار میکرد و خرج خودش را تامین میکرد و

بعد یکی یکی ما را آورد، من را و برادر خواهرم را به آمریکا آورد و ما مشغول تحصیل شدیم با کمک او، در نتیجه نوع شخصیتی که در آن زمان و در آن سن حاضر است که یک چنین تجربه ناشناخته وجدیدی را برای خودش در نظر بگیرد و یک چنین کار مشکل و پردردسری را عهده دار بشود، یک استقلال فکری و یک شخصیت قوی را نشان میدهد که قطعاً " روی ما اثر گذاشته بود و بیش از این چند عاملاً، چیزی را نمی بینم که متفاوت باشد با زندگی دیگران.

سؤال: گفتید که هم پدرتان در فرانسه تحصیل کرده بود و هم مادر در دانشسرای عالی، از اولین زمانی که دانشسرا افتتاح شده بود، میشودراجع به مادرتان کمی بیشتر صحبت کنید، برای اینکه مسلماً " زنی بوده که بر شما و همه بچه ها تاثیر گذاشته، درسا زندگی شخصیت؟

خانم افخمی: مادر من یک شخصیت مهمی بود در زندگی ما.

سؤال: آنها چندتا بودند؟ همه تحصیل کرده بودند؟

خانم افخمی: مادر من یک دختر بود فقط، و یک بچه بود، البته مادرش قبل از خودش طلاق گرفته بود و از شوهرش جدا شده بود و نمی پسندید شیوه زندگی شوهرش را و برای خودش یک شغل در نظر گرفته بود و یک خیاطخانه باز کرده بود و در آن زمان در شهری که در آن زندگی میکردیم و گروهی که با آنها تماس داشتیم یک همچین ورود به عالم " بیزنس " و تجارت برای یک زن، آنهم بیسوه و مطلقه تنها، کار خیلی جنجالی و مشکلی بود.

سؤال: این قبل از کشف حجاب هم بود؟

خانم افخمی: بله، این موضوع در حدود هشتاد سال پیش است. اینست که ما آن تجربه را داشت و در نتیجه مادر ما با او زندگی میکرد و او میخواست که دخترش درس بخواند، تحصیلات عالی داشته باشد و از عهده زندگی خودش بر بیاید و زنی مستقل باشد، در نتیجه این سابقه، بر میگردید به مادر بزرگم و مادر مادر بزرگم و اصولاً ما از طرف مادری، از یک خانواده ای هستیم که زنهایش همیشه به استقلال و تصمیم گیری، خارج از روال عادی، عادت داشتند و خوب این در روحیه ما خیلی تاثیر داشت و در نتیجه این انتظاری که بود و همان نمونه ای که مادر من بود، مخصوصاً " درسین دبیرستانی من، که میدیدم او چطور زندگی اش را اداره میکرد و با چه مشکلی و با چه روحیه مثبتی دنبال میکرد، اینها خیلی روی من اثر می گذاشت. من اصولاً دبیرستان را خیلی زود تمام کردم، یعنی آمدم پیش مادر من در آمریکا، در آن زمان هنوز رابطه و ارتباط تحصیلی دانشگاهی بین گروه های دانشجویی و

دانشگاههای آمریکا خیلی محدود تر بود. تعداد دانشجویان ایرانی که در آمریکا تحصیل میکردند خیلی کم بودند، آنقدر هنوز موسسات آمریکایی اطلاع از سیستم تحصیلاتی ایران نداشتند.

سؤال: در آن موقع چند سال داشتید؟

خانم افخمی: من سیزده سالم بود و بعد من سال اول دبیرستان را تمام کرده بودم و رکورد تحصیلی ما در ایران شامل تعداد زیادی سوژه های متفاوت بود که در آمریکا سابقه نداشت که فرض کنید ۱۸ یا ۲۰ سوژه مختلف در رکورد باشد و این همه به حساب تجربیات درسی من گذاشته شد و بیک توافق رسیدیم با مسئولین دبیرستان که در بعضی از این رشته ها من بتوانم امتحان بدهم و جز، در حقیقت در زمینه تاریخ آمریکا و زبان و ادبیات انگلیسی، بقیه را قبول کردند که من سابقه اش را دارم. در نتیجه من در سن پانزده سالگی رفتیم دانشگاه و این بود که یک مدتی من و مادرم با هم دانشگاه میرفتیم. تجربه جالبی بود و همیشه یک نمونه ای بود برای من و یک نمونه قبول شده ای بود که میشود شرایط زندگی را آدم خودش انتخاب کند و تغییر بدهد و تصور میکنم که این اثر گذاشت خیلی زیاد در روحیه هر سه ما.

سؤال: چه رشته ای را ادامه دادید؟

خانم افخمی: در دانشگاه، ادبیات انگلیسی را خواندم هم برای لیسانس و هم برای فوق لیسانس و مدتی در آمریکا درس میدادم، در حدود یک سال و نیم بعد از گرفتن فوق لیسانس اینجا درس میدادم و بعد تهران رفتم و در دانشگاه ملی مشغول تدریس شدم.

سؤال: آنوقت گفتید که یک خواهر و برادر هم داشتید، آنها چطور؟ آیا آنها هم آمدند با شما به آمریکا برای تحصیل کردن؟ آنها هم همینطور از نظر تحصیلی پیشرفت کردند یا اینکه ازدواج کرده بودند؟ آنها چه جور؟ آنها هم آیا تیپ های مستقلی بودند؟

خانم افخمی: بله، در حقیقت اول خواهرم و بعد برادرم آمدند به آمریکا. خواهرم در سن ۱۰ سالگی و برادرم که آخرین نفر ما بود که آمد، او هم در حدود سیزده سالش بود و هر دوی آنها تحصیلات بعد از لیسانس را ادامه دادند و البته خواهرم خیلی در فعالیتهای سیاسی درگیر شد، یعنی تقریباً "همزمان با اینکه من در ایران وارد زندگی سیاسی و اجتماعی شدم، خواهرم هم در آمریکا وارد فعالیتهای سیاسی دانشجویی شد.

سؤال: مخالف؟

خانم افخمی: مخالف رژیم، بلکه و آن زمان یکی از افراد موثر کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در آمریکا بود.

سؤال: چطور شما دونفر اینقدر طرز فکرتان متفاوت شد، با آنکه هر دو از یک خانواده بودید؟ و از یک زمینه فکری؟

خانم افخمی: این اتفاقا " یک مطلب جالبی هست که آدم، سابقه فکری و زمینه‌ها و گرایش‌های فکری دانشجویانی را که به کنفدراسیون گرایش پیدا کردند مطالعه کند، متأسفانه هنوز فرصت نشده که این دقیقاً مطالعه شود. در مورد خواهرم و در مورد من یک مسئله مشترک بود و آن این بود که هیچکدام از ما آدمهای بیطرف و یا اینکه گوشه‌نشین نبودیم، یعنی بخاطر تعهداتی که احساس میکردیم و بخاطر انرژی که در فعالیتها از خودمان نشان میدادیم قاعدتاً " مشکل بود که بنحوی درگیر نشویم، منتها زمانی که خواهرم در دانشگاه برکلی مشغول مطالعه شد، همزمان با اصلاح نهضت دانشجویی آمریکا بود که ضد جنگ ویتنام و ضد جنگ با نیروی اتمی و گسترش نیروی اتمی بود. سالهای ۱۹۶۰ آن روحیه انقلابی که در دانشگاههای آمریکا به حال شدت رواج داشت و قاعدتاً " دانشجویان آن زمان در آمریکا تقریباً " همه یا یک تعداد قابل توجهی در این تشکیلات دانشجویی درگیر بودند بهر حال، منتها گروه دانشجویان ایرانی بخاطر علاقه و توجهی که به مسائل ایران داشتند، بعضی از این طرز فکر و یا عقاید فلسفی و سیاسی را، سعی میکردند که منطبق کنند با اوضاع ایران. در مورد خواهرم همیشه بحث من با او این بود که کسی که از ده سالگی از ایران بیرون بوده و آشنائی اصلاً با اوضاع ایران ندارد، واقعا " در وضعی نیست که بتواند تصمیمی در مورد زندگی سیاسی ایران داشته باشد و بهر حال اول باید جامعه را شناخت و بایستی مردمش را از نزدیک شناخت و بعد تصمیم گرفت که چه نوع سیستم سیاسی و فکری برایشان ممکن است که مناسبتر باشد.

سؤال: چقدر با هم فاصله سنی داشتید؟

خانم افخمی: ۷ سال، البته ما اول یعنی خانواده ما اول این مسئله را یک چیز گذران میدانستیم و جدی نمیگرفتیم و فکر میکردیم که جوانها با لایحه یک دوره راهم طی میکنند و ممکن بود که اگر شرایط متفاوت می‌بود، همینطور هم میشد. منتها آن زمان در محیط دانشگاهی و بخصوص دانشگاه " برکلی " جوری بود که دانشجویانی که توی این زمینه‌های سیاسی کار میکردند، نه فقط همبستگی سیاسی و فلسفی بهم پیدا میکردند

بلکه بطرز عجیبی از نظر عاطفی و از نظر دوستی بهم مربوط میشدند و یک سلسله همبستگی‌های بوجود می‌آمد که مشکل می‌کرد که فرد بتواند کناره‌گیری کند از فعالیت‌های سیاسی، بدون اینکه تمام رابطه‌های عاطفی و انسانی‌ش را هم در هم بشکند. بخاطر همین بود که در آخرین باری که با خواهرم مفصل صحبت کردم سال ۷۴ بود و آن زمان دلش می‌خواست که از این حرکت سیاسی کناره‌گیری کند ولی برای او واضح نبود که چطور یعنی چه جوری میتواند در آن محیط باشد و درگیر نباشد و چه جوری میتواند در رابطه‌هایش رانگاه دارد و درگیر نباشد. بعداً "که ازدواج کرد با یکی از سران آن گروه سیاسی و ایمن خلی" تحکیم کرد در رابطه‌اش را با آن گروه. در نتیجه فکر می‌کنم اینکه سؤال می‌کنید که چطور ما در دو جهت مختلف بودیم، این در حقیقت هدفها و نوع شخصیتی که ما داشتیم خیلی شبیه هم بود، ولی جهتی که این نیازهای شخصیتی ما، با صلاح خودش را نشان میداد، یعنی بخاطر محیطی که در آن بودیم متفاوت بود. من مطمئن هستم که اگر در سال ۷۳ و ۷۴، خواهرم با ایران آمده بود یک "کاربر" خیلی شبیه کارم را دنبال میکرد، ولی چون دور بود و در یک محیط دیگر بود، بهر حال با این نحو مطرح شد.

سؤال: آنوقت، یعنی موقع‌هایی که درس می‌خواندید در آمریکا، هیچوقت فکر می‌کردید که وارد فعالیت‌های سیاسی بشوید؟ با آن صورت که به مشاغل برسید در ایران، یا اینکه همه‌اش در فکر این بودید که تحصیلی بکنید و بروید دنبال تدریس و تحقیق و اینکارها؟

خانم افخمی: نه آن زمان که مدرسه میرفتم من همیشه فکر می‌کردم که در حقیقت رشته‌ای که در آن می‌خواستم فعالیت کنم، رشته آکادمیک دانشگاهی بود و البته همیشه دلم می‌خواست که خیلی فعال باشم و در هر حال نهایت سعیم را در آن زمینه بکنم، یعنی شغلم برایم یک چیز نیمه وقت یا یک چیز اضافه بر زندگی خانوادگی نبود، بلکه یکی از مسائل اصلی زندگی بود و مسیر اصلی زندگی بود، ولی تصورم این بود که بیشتر در زمینه‌های دانشگاهی و در زمینه‌های تحقیق و تدریس کار خواهم کرد.

سؤال: موقعی که در دانشگاه بودید، فعالیتی هم داشتید و نشریه انگلیسی چاپ می‌کردید؟

خانم افخمی: قبل از آنکه با ایران بروم، یعنی وقتی که در رشته فوق لیسانس تحصیل می‌کردم، معاون سردبیر یک مجله ادبی بودم.

سؤال: در چه دانشگاهی؟



خانم افخمی: دردانشگاه کلورادو، مجله هم آنجا چاپ میشد و از طرف آمریکا  
برایش مطلب میرسید ولی مدیریتش در خود دانشگاه بود.

سؤال: چه مجله‌ای بود؟

خانم افخمی: مجله "آبستراکتز و انگلیش اسنادیز"، البته در ایران  
خیلی زودیکسال بعد از آنکه شروع بتدریس کردم، کارهای اداری قسمت  
انگلیسی هم بعهده ام واگزار شد و خیلی زود از مرحله تدریس به مرحله کار  
اداری منتقل شدم و در نتیجه یک قسمت از وقتم برای کارهای اداری قسمت  
انگلیسی گرفته میشد و خوب خیلی زود بعد از آن در تماس با "مومنت" زنان  
قرار گرفتم و از من خواستند که همکاری نزدیکتری با سازمان زنان داشته  
باشم.

سؤال: کی ازدواج کردید؟

خانم افخمی: من در سال ۱۹۵۹ ازدواج کردم که ۱۷ سالم بود.

سؤال: هنوز در "های اسکول" بودید؟

خانم افخمی: نه، سال دوم دانشگاه بودم.

سؤال: چطور شد که ازدواج کردید؟

خانم افخمی: با شوهرم که فامیلی داریم و از قبل با هم آشنا بودیم ازدورولی،  
او بدانشگاه برکلی میرفت و آن زمان بود که من با مادرم بدانشگاه  
سانفرانسیسکو میرفتم و خوب خیلی بخاطر رابطه فامیلی که از قبل داشتیم  
همدیگر را میدیدیم و کم کم بهم نزدیک شدیم و تصمیم گرفتیم که عروسی کنیم.

سؤال: چندتا بچه دارید شما؟

خانم افخمی: یکی، یک پسر.

سؤال: حالا، یک مقدار فعالیت‌های اداری را، گفتید که دردانشگاه شروع  
کردید؟ چکار میکردید؟ آیا با دانشجویان دختر کار میکردید یا کارهای  
مدیریت گروه را انجام میدادید؟

خانم افخمی: کار مدیریت گروه که بعهده من بود که قسمت انگلیسی هم  
در آن زمان یکی از وسیعترین گروه‌های دانشکده ادبیات دانشگاه ملی بود و  
وقت زیادی را میگرفت از نظر تنظیم برنامه‌ها و جلب اساتید و اجراء و

شروع برنامه‌های درسی که تا آن زمان هنوز شروع نشده بود و دانشگاه ملی هنوز سال‌های اولیه کارهایش را می‌گذراند و در حال شکل گرفتن بود و در نتیجه درباره نحوه برنامه‌ریزی دروسها و کلاسهای که باید در گروه تاسیس بشود و غیره کار می‌کردیم، چون در رشته ادبیات انگلیسی سعی می‌کردیم که برنامه‌های تبادل استاد با دانشگاه‌های آمریکایی و انگلیسی داشته باشیم و سخنرانی باشد در دانشگاه و بقیه برنامه‌هایی که مربوط به کارهای گروه میشد. البته فرض کنید که چون دانشگاه جدید بود، مسئله تشکیل قسمت انگلیسی کتابخانه دانشگاه، چه کتابهایی برای انتخاب و چطور خریداری بشود و غیره، وقت زیادی می‌گرفت، ولی علاوه بر آن، همکارم خانم دکتر رجالی که روان‌شناس بود و در همان دانشکده تدریس میکرد، دبیرکل سازمان زنان شده بود و خیلی دلش می‌خواست که سازمان، فعالیتش توسعه پیدا کند و بخصوص علاقمند بود که در بین دختران دانشجوی، سازمان شناخته بشود و با اصطلاح نهضت، طرفدار پیدا کند و او از من خواست که کمک کنم به تشکیل سازمان دختران دانشجوی، که اینکار را از دانشگاه ملی شروع کردیم و از دانشگاه‌های دیگر هم عضوین سازمان شدند.

سؤال: چطور دانشجویان دختر را جمع می‌کردید؟ آیا سعی می‌کردید سازمان را به این دختران جوان بشناسانید؟

خانم افخمی: خیلی حالت غیر رسمی و با اصطلاح غیر متشکل داشت. مثلاً کار من آسان بود، برای اینکه رئیس گروه بودم در دانشکده‌ای که دختران در آن تعداد بیشتری بودند، و هم در رشته‌ای که در آن دختر زیاد بود و من دسترسی داشتم به کلاسها و استادها و دیگران و طریق آنها، با اطلاع دخترها می‌رسید که جلساتی هست که ممکن است مورد علاقه آنها باشد و بعد که جلسات اولیه بایک گروه کوچک سی نفره شروع شد، بعد برنامه‌ریزی انجام شد، اساسنامه نوشته شد، هدفها مشخص شد، آنوقت یک سلسله سخنرانی ترتیب داده بودیم که توسط افراد صاحب نظر و اساتید، در رشته‌های مختلف مورد علاقه دختران دانشجویان انجام میشد و فعالیتهایی که اصولاً در دانشگاه‌های خارج جزء برنامه‌های تحصیلاتی و در محیط دانشگاه انجام میشود، ولی دانشگاه‌های ماهمانطوریکه میدانید خیلی محدود به کلاس، و درس و تقریباً همینگونه مطالب بود و فعالیت‌های فوق برنامه و اضافه بر برنامه خیلی کم بود، عجیب جای خالی‌اش مشاهده میشد و دخترها اظهار علاقه خیلی زیادی می‌کردند که راجع به سوژه‌هایی که بطور مستقیم مربوط به درشان نبود، صحبت بشود و بحث بشود.

سؤال: چه سالی برگشتید و وارد کارهای دانشگاه ملی شدید؟

خانم افخمی: سال ۱۹۶۷

سؤال: از همان سال شروع کردید بتدریس؟

خانم افخمی: از همان سال یعنی تابستان ما آمدیم به ایران و از پائیز شروع کردم به تدریس.

سؤال: در دانشگاه ملی، در آن سالهای اول که صحبت میکردید، دانشجویان دختر، بیشتر از چه طبقه اجتماع بودند؟

خانم افخمی: دانشگاه ملی، چون اصولاً دانشگاه خصوصی بود شهریه نسبتاً بالایی در آن سالها و قبل از آنکه آموزش رایگان اصولاً مطرح بشود، داشت، اینست که میشود گفت که طبقه مرفه بیشتر در آن بودند.

سؤال: شهری بودند یا شهرستانی؟

خانم افخمی: بیشتر شهری بودند و از شهرستانها هم یک عده‌ای بود، ولی بیشتر از تهران و بیشتر طبقه بالایا وسط بالا.

سؤال: فکر میکنید اینها تا سانس نترجلب میشدند به نهضت زنان و اینکس در فعالیت‌های مربوط به زنان شرکت بکنند؟

خانم افخمی: بله، برای اینکه خیلی واضح است که وقتی که مسائل، یک مسائل خیلی ابتدائی و اولیسه زندگی هست، جنبه‌های ایدئولوژیک وضع زن کمتر میتواند مطرح بشود تا اینکه وقتی که بعضی امکانات روزمره زندگی فراهم هست و آنوقت میشود پرداخت به مسائل که به آن حالت، حیاتی نیست، و این چیزی است که بعدها هم که من در سازمان زنان تمام وقت بودم، آدم مرتب مشاهده میکرد، مسائلی بود نظیر مسائل بهداشت، مسائل سواد، مسائل بزرگ کردن بچه، مسائل رابطه با شوهری که رفتارش در یک سطح خیلی ابتدائی بود، همه اینها آنقدر مشکل ایجاد میکرد که صرفاً این مسائل نمیتوانست زیاد در چهارچوب ایدئولوژی زنان مطرح باشد.

سؤال: آن بچه‌ها چطور، یعنی دخترهای جوان؟

خانم افخمی: دانشگاه ملی خوب، خیلی بیشتر چون اولاً تماس با غرب یک مقداری بیشتر بود و حالاً البته میدانم که زیاد شیک نیست که آدم این صحبت را بکند که نهضت آزادی زنان، یک نهضت غربی است، ولی از نظر من کاملاً این موضوع صحیح است، یعنی کاملاً این نهضت آزادی زنان، یک

نهضت غربی است، یعنی از غرب می‌آید و این یک چیزی است که ما نباید آنقدر بقول رفقا، جهان سومی باشیم که تعصب عجیب و غریبی داشته باشیم، نهضت یک نهضت غربی است ولی این مهم نیست که نهضت از کجا می‌آید، دموکراسی هم در واقع یک "کانسپت" غربی است.

سؤال: در واقع، انسانی است در اصلش، نه غربی است و نه شرقی؟

خانم افخمی: در اصل البته انسانی است ولی مسئله‌ای که بنظر من میرسد اینست که با اصطلاح "استراکچر" یک طرز فکر ممکن است از یک منطقه یا از منطقه دیگری آید. فرض کنید که مسیحیت انسانی است ولی ضمناً "شرقی" است و از خاور میانه شروع میشود. فرض کنید که دموکراسی از یونان قدیم شروع میشود، حالا در کدام منطقه جغرافیائی کره زمین، یک فکر نضج میگیرد، زیاد مهم نیست و مهم آنست که ارزش آن فکر چطور مطرح باشد و تا چه حد برای بشر مطرح باشد و بعد پیاپی ده‌کردنش در هر جا معنای تا چه حد با نیا زهای آن جا معنی وفق بدهد و تا چه حد شیوه پیاپی ده‌کردنش، بتواند که در همان زمینه‌ها باشد که در محل قابل فهم و پذیرفتن باشد و این جنبه چیزی بود که برای ما مطرح بود و اینست که گفتم بچه‌های دانشگاه ملی با غرب تماس بیشتری داشتند و در نتیجه آمادگی بیشتری برای تحویل گرفتن این نوع برنامه‌ها داشتند و کمتر سنتی بودند.

سؤال: چرا؟

خانم افخمی: برای اینکه از طبقه‌ای بودند و در شهری بودند که تماس بیشتری بود و امکان سفر و امکان تماس در خود شهر تهران با فکرهای غربی و با اصطلاح ایده‌های غربی بیشتر بود، و وسائل ارتباط جمعی بیشتر جنبه غربی داشت.

سؤال: آموزش جدیدی هم داشتند آنها؟

خانم افخمی: بله.

سؤال: چه خاطره‌ای دارید از آن زمان؟ از آن موقعی که فعالیت‌های دانشجویی را با دختران دانشگاه، در ارتباط با سازمان زنان شروع کردید؟

خانم افخمی: چیزی که بیش از همه آدم را علاقمند می‌کرد به تداوم این برنامه‌ها و به درگیری بیشتر، این پذیرا بودن دخترها بود از فکر و راه حل و اصلاً اشتیاقی که داشتند به یاد گرفتن، به شکل گرفتن و اینها، به نفع و هر ایده‌ای که میتواند مفید باشد برای نشان در زندگی و برای خود من، این

حالت جالبی که اینها داشتند و این تضادی که وجود داشت بین آنچه که میخواستند باشند، بعنوان یک انسان متمدن در قرن بیستم، و یک مقدار از سوابق و سنت‌هایی که بآن علاقه و دلبستگی داشتند و سعی بر اینکه بین اینها یک آشتی بوجود بیاورد و وجود خودشان و این کشیده شدن بین دوتا فکر، مثلاً "یک دختر جوانی پیش خودش فکر میکرد که مسخره است که شوهرش را قبل از عروسی نشناسد، و مسخره است که رابطه‌اش با شوهرش، یک رابطه دونفرانسانی که همدیگر را میفهمند و با هم یک حالت حمایتی دارند و همکاری دارند، نباشد ولی در ضمن هر قدمی که بطرف آشنا شدن با یک پسر جوان برمیداشتند، مواجه میشدند با سؤال اینکه، این از نظر مذهبی و سنتی آیا صحیح است و آیا دختر خوب چه رفتاری باید بکند و دختر نجیب کیست و چطور دختری است و اینقدر با اصطلاح "سیگنال" های مختلفی برایشان بود، از خانواده، از گروه‌های سنی مختلف در خانواده، از مدرسه، از کتابی که میخواندند و از فیلمی که میدیدند، آنقدر تضاد وجود داشت که واقعا "یک بلوغ فکری خیلی زیادی میخواست که بتوانند تصمیم بگیرند و شکل بدهند به آن ارزشهایی که زندگی‌شان را از آن طریق اداره میکرد و برای همین هم بود که آن دخترهایی که این مرحله را طی میکردند و بیک طرز فکری که واقعا "مال خودشان بود میرسیدند، آدم‌های فوق العاده‌ای میشدند، واقعا "گروه جالبی میشدند و کار کردن با آنها خیلی جالب بود.

سؤال: تعداد این نوع دخترها چقدر بود؟ آیا گروه بزرگی بودند؟

خانم افخمی: گروه، هیچوقت زیاد بزرگ نبود، اول که در حدود سی نفر بودند که شروع کردیم و آخرها هم در حدود سیصد نفر بیشتر نبودند. دلیل اینکه بیشتر نبودند، این بود که ما اصولاً به آن طرز به آن نگاه نکرده بودیم، یعنی دنبال اینکه یک‌عده زیادی را بکشیم در آن برنامہ نبودیم، و بیشتر مطلب این بود که به نشینیم با یک‌عده و فکر کنیم، مسائلی را مطرح کنیم تا یک راه‌هایی را پیدا کنیم و برای اینکار، این‌عده کاملاً خوب بود و همیشه در گروه‌های کوچک نشست و یک مسئله را حل‌جی کرد و فکر کرد و سعی کرد که بیک نتیجه‌ای برسیم.

مسائلی مثل مسئله رابطه با پدر و مادر و رابطه با مسائل شغلی و انتخاب شغل و رابطه با مذهب و رابطه در داخل خانواده و با بچه، همه اینها مسائلی بود که بایستی در چهارچوب جدید مطرح میشد، یعنی جوابهای سنتی کافی نبود و جوابهایی که از غرب گرفته میشد یا از خارج از محیط مملکت گرفته میشد واقعا " مفید نبود، ممکن بود که از آنها ایده گرفته شود، ولی قابل پیاده کردن نبود و یکطوری بین اینها، آن راهی را که به ایران قرن بیستم میخورد، پیدا کردن، خیلی فکر و مطالعه و تبادل نظر میخواست

و برای آن کار، این گروه خیلی خوب بود.

سؤال: یک سری سخنرانی برایشان ترتیب دادید و از اشخاص صاحب فکر دعوت میکردید که برایشان صحبت کنند؟ چه خاطراتی دارید از این آدم‌هایی که میآمدند و صحبت میکردند و دخترها چه عکس‌العملی داشتند؟

خانم افخمی: در زمینه‌های مختلف، عکس‌العمل‌ها تفاوت میکرد. هم‌جاها این تضاد بین سنت و این زندگی روزمره مطرح بود، یعنی حال در مورد موسیقی فرض کنید که آقای هرمز فرهت که استاد دانشگاه بود در زمینه موسیقی، در زمینه موسیقی صحبت میکرد و اصولاً در پشت فکر همه، این مسئله مطرح بود که خود موسیقی میتواند یک چیز "مورال" باشد یا نه، اصلاً آیا لذت بردن از موسیقی قبول شده هست یا نیست مثلاً، آیا یک کم زننده است که آدم از موسیقی لذت ببرد، یا اینکه موسیقی یک چیز خوبی است و یک ارزش خوبی است. در بحث تکنیکی که در باره دستگاه‌های موسیقی میشد، اصل فکر همه این بود که رابطه فرد با هنر و مثلاً موسیقی چه هست و خوب جواب‌های سنتی بود که حالا می‌بینیم که بچه‌ها نحو مطرح است و در جامعه خیلی خیلی افراطی سنتی که امروزه پیش آمده، موسیقی یک چیزی است که لذت بردن از آن گناه است. خوب آن زمان این مسئله باین نحو مطرح نبود، ولی در پشت فکر همه این سؤال مطرح بود که رابطه فرد با هنر در ایران قرن بیستم چه باید باشد و در زمینه مذهب خیال میکنم که یکبار هم صحبتش را کردیم و سعی میکردیم از افرادی که در زمینه مذهب فکر میکردیم که قبول شده هستند، دعوت کنیم که صحبت و بحث بشود، و خوب بعضی از مسائل دخترها پیش می‌آمد، یعنی مطرح میشد و مورد بحث قرار میگرفت، مثلاً مسائلی که مربوط میشد به اینکه شما چطور میتوانید یک زن متمدن قرن بیستمی ایرانی باشید و تمام قوانین اسلام را آنطوریکه گفته شده در سنت‌ها، رعایت کنید، این دو فکر را چطور می‌شود با هم تلفیق داد. خوب دخترها حاضر بودند که تا حد خیلی زیادی زندگیشان را تعدیل کنند برآینکه بتوانند آن حمایت روانی و آن رضایت خاطر را که مذهب به ایشان میدهد، نگهدارند. یعنی حاضر بودند که زندگیشان را خیلی تعدیل کنند که بخواند با اصطلاح بایک چهارچوب مذهبی که برایشان خیلی میتوانست ارضاء کننده باشد، ولی حتی مدرن‌ترین مراجع مذهبی حاضر نبودند که کوچکترین تعدیلی در برداشت‌های قرن چهاردهم اسلامی بکنند. مثلاً یک "انکدوتی" که یکبار صحبتش را کردیم، ایسن بود که یکبار دخترها میگفتند مثلاً "فرض کنید چه اثری میتواند داشته باشد لاک زدن ناخن انگشت با رابطه‌ای که من در موقع نماز خواندن با

خدا دارم، چون همانطور که میدانید در اسلام زن نمیتواند لاک زده باشد روی ناخنش و دعا کند، و دخترها سؤال میکردند که اگر قرار باشد من روزی پنج دفعه لاکم را پاک کنم و نماز بخوانم، ممکن است اصلاً نماز بخوانم، حالا آیا بهتر است که من با این لاک سعی کنم که نماز بخوانم یا اصلاً نماز بخوانم.

سؤال: اینها را از کی میپرسیدند؟

خانم افخمی: از آقای مهاجرانی واو که با اصطلاح یکی از مذهبیهون آن زمان بود، میگفت نه و آن دختر لابد خودش میگفت که خیلی راحت کرد، خوب پس خیلی بهتر است که اصلاً نماز بخوانم. در نتیجه مسئله همینطور و بهمین طریق برای حجاب مطرح میشد و برای هر چیز دیگر مثلاً "برای زنی که فرض کنید میگوید: من میخواهم در یک کارخانه کار کنم و زندگی را بچرخانم. اگر که قرار باشد در یک کارخانه کار کنم نمیتوانم با یک چادر دست و پا گیر کار کنم، پس مسئله این میشود که چادر نمیتوانم بپوشم، یا باید چادر بپوشم یا باید کار کنم، یکی از این دو تا، و اگر کار کنم زندگی بچهارم و خانواده ام نمیگذرد، حالا کدام مهمتر است؟ آنها بدون کوچکترین شکی میگفتند که حجاب مهمتر است. در نتیجه یک فشار روانی عجیب و غریبی برای جوانها پیش میآمد از اینکه چطور شما میتوانید تلفیقی برقرار کنید بین عقائد مذهبی و عقایدی که مربوط به زندگی مدرن امروزی میشود و من فکر میکنم که متأسفانه یکی از چیزهایی که اسلام را برای ما بعنوان یک مسئله حیاتی میتوانست مطرح بکند، اینرا از جوانهای ما، میشود گفت که تقریباً "میگرفتند، یعنی یا بایستی که یک گرایش خرافاتی و سنتی و محدودی را به اسلام داشته باشیم که نتیجه اش میشود یک جامعه ابتدائی و وحشی واقعاً" غیر قابل تصویری مثل آنچه که الان در ایران هست و یا اگر میخواهیم که یکطور دیگر زندگی کنیم، خیلی با اشکال میشد که با توافق رهبران مذهبی آنچنان زندگی را کرد که هنوز اسم اسلامی داشته باشد. من فکر میکنم که مذاهب بزرگ دنیا همه این مرحله را طی کرده اند، یعنی مرحله را بین کلمه آنطوری که نوشته شده و روح مذهب حل کردند و متأسفانه ما این شانس را در قرن بیستم داشتیم برای اسلام ولی آنرا از دست دادیم و اگر از دست نداده بودیم خیلی مهم بود که ما این نیروی بزرگ فکری و روانی را به کمک افراد جامعه خودمان نگاه داریم، بالاخره مذهب یک چیز خیلی بزرگی است در زندگی و رهبران مذهبی بایستی یک راهی را انتخاب میکردند که تا حدی متعادل تر باشد و امکان این را بدهد که آدم بتواند مسلمان باشد و انسان باشد و به عدالت عقیده داشته باشد و مسلمان هم باشد و به پیشرفت عقیده داشته باشد، ولی متأسفانه در ایران مادردهه ۷۰ این شانس را

کامل" از دست دادیم، بلکه انشاء الله در آتیه یک تفسیر جدیدی از مسائل مذهبی پیش بیاید که ما بتوانیم زندگی خودمان را با آن تلفیق بدهیم.

سؤال: ولی خوب گروه‌هایی مثل شریعتی و طالقانی و اینها که سعی میکردند که یک تفسیر تازه از مذهب بکنند که با جامعه امروزی مطابقت داشته باشد و خیلی هم جذاب بود برای جوانها و گروه‌های زیادی از بچه‌های دانشگاهی را جلب کرد که از داخل آنها همین گروه مجاهدین خلق درآمد. اینها را چطور میدانید؟

خانم افخمی: بنظر من در حقیقت وصله‌ای که شریعتی، طالقانی و گروه مجاهدین از اسلام درست کردند به مارکسیسم، جز عوام‌فربینی چیز دیگری نیست. یعنی در حقیقت مجاهدین، مارکسیست‌هایی هستند که شعرا را اسلامی میدهند، وگرنه بهیچوجه آن تلفیقی که مورد نظر ما هست در این زمینه مطرح نیست، چون آن فرمولی که آنها دارند در واقع یک فرمول واضح مارکسیستی هست که در آن در ضمن یک مقدار کلمه اسلامی هم هست که خیلی واضح، از نظر کسی که از نظر احساسی درگیر نیست، بنظر می‌آید که فقط برای اینکه مردم را تا حدی سردرگم بکنند مسائل اسلامی را مطرح کرده‌اند. حتی اگر در فکر این جوانها مسئله اسلام هم واقعا " مطرح باشد، ولی به مسئله ایدئولوژی که میرسد، در حقیقت دو چیز جدا است. برای اینکه هیچ راهی برای تلفیق مارکسیسم و اسلام وجود ندارد و مطلقاً " چنین راهی نیست.

سؤال: در اسلام همان حالت سنتی وجود دارد که این آخوندها حالا ما میدهند، برای اینکه آن حالتی که جنبه مارکسیستی داشت و فرد دیگری در سطحی هم نبود که دنبالش را بگیرند و جوانها را جلب کند، یا آن جنبه افراطی بود و یا اینکه این جنبه محدود و بسته که امروز ما می‌بینیم؟

خانم افخمی: متأسفانه این هست، منتها بنظر من نمی‌آید که این تنها دو راه حل هست، برای اینکه شما اگر کتابها و آن چیزی را که کتاب آسمانی و نوشته‌های دیگر مذهبی مذاهب دیگر را هم تشکیل میدهد در نظر بگیرید: فرض بفرمائید مسیحیت یا دین یهود، خوب تورات را مثلاً، خواهید دید عین آنچه که در آن زمان نوشته شده، شبیه آن چیزی است که الان در اسلام هم مطرح میشود، یعنی ایده‌هایی که مطرح هست خیلی شبیه‌اند، منتها رهبران مذهبی آن دو مذهب تا حد خیلی بیشتری تصمیم گرفته‌اند که روح مذهب را در نظر بگیرند و نه کلمه صریح نوشته شده را. ولی رهبران مذهبی ما نه تنها به اصل کلمه پرداخته‌اند بلکه یک مقدار زیادی حدیث و داستان‌هایی را که شفاها " از فرد به فرد گفته شده و خدا میداند که تا چه حد اینها تغییر کرده و چه شخصی اینها را ساخته و پرداخته، مورد عمل قرار میدهند. حتی مسئله حدیث را بعنوان یک چیزی که



عینا " باید بآن عمل بشود مطرح میکنند و در نتیجه هیچ نوع توافق با اصطلاح با زندگی قرن بیستم در طرز تفکرشان دیده نمیشود. آنچه که الان مطرح است درست آن قوانینی است که در زمانی که پیاپی مبردر عربستان زندگی میکردند اجراء میشده است که برای ایران قرن بیستم کا ملا" غیرمتجانس است، ولی امید می رود بلکه در یک زمانی متفکرین و کسانی که در فلسفه مذهبی تجربه دارند بتوانند راه حل هایی پیدا کنند که بتوانند اسلام را برای زندگی در قرن بیستم قابل هضم و قابل دوام بکنند.

سؤال: فکر نمیکنید که این رهبران مذهبی که هزارویک حدیث راهم ممکن است که از خودشان ساخته اند و مردم دادند، اینرا یک وسیله معاش کرده بودند و یک دکانی بوده و بنا بر این آنها حاضر نیستند خودشان وضع را عوض کنند. اگر در مسیحیت یک مقدار تغییرات پیدا شده است، در جوامع مسیحی بععل دیگری شاید بوده که جنبه اقتصادی و اجتماعی داشته که توانسته است مذهب را از حکومت و فرهنگ و اینها جدا بکند. فکر نمیکنید که این موضوع در ایران قرن بیستم انجام نگرفت؟ صحبتی که می کردیم راجع به تضاد که بچه ها با آن روبرو بودند بین سنت و بین آنچه که امروز وجودی بود، آیا علتش را فکر نمیکنید یک مقداری این بود که آن مسائل اصلی که بایستی بطور بنیادی در یک اجتماعی حل بشود، که خود بخود مذهب را از این موضوعات جدا بکنند، انجام نگرفت؟

خانم افخمی: کا ملا" صحیح است که آن فرصت کافی برای ساختن آن زیربنا وجود نداشت و اگر فرصت شده بود که زیربنای اقتصادی و آموزشی و اجتماعی تغییر کافی بکند، قطعاً " اثر میگذاشت روی نحوه ارتباط با مذهب، ولی متأسفانه فرصت بقدر کافی در ایران بخصوص وجود نداشت. حال این مسئله منحصر بمان نیست و همانطوریکه میدانید همه جهان سوم با این مسئله روبرو هست. نحوه تلفیق عقایدی که از غرب میرسد با آنچه که در درون مملکت، درون ملت، سنت است و اینکه بچه نحوی اینها با هم تلفیق بشود و از توی آن چه در بیاید که برای مردم امکان پذیر باشد از نظر فکری و مفید باشد برای آتیه مردم، اینست مشکلاتی که یک وضع با اصطلاح قابل انفجاری را ایجاد میکند، خیلی وضع مشکلی است، در اینگونه ممالک و در ایران بخاطر اینکه همه این جنبه ها چندین برابر تسریع شده بود و تمام این مسائل خیلی شدیداً " میجوشیدند در جامعه و باین سبب این انفجار زودتر در جامعه انجام گرفت. ولی چیزها که امکانش در تمام این ممالک دائم با ما است، پیدا کردن راه حل آن چیزی است که تمام دنیا در حقیقت با آن روبرو هست و بنحوی با آن درگیر خواهد بود و مشکل عجیب و غریبی است و اینکه چطور در آتیه با آن روبرو بشویم، یک چیزی

است که بشریت با آن روبرو هست .

سؤال: پس این تعریفهایی که برای من میکنید، فقط بدختران جوان مربوط نبود؟

خانم افخمی: این موضوع در زمینه جوانها تشدید میشد، برای اینکه دختران جوان در حقیقت میشدند نمونه‌ای از این تضادها و شدیدترین نوع تضاد، ولی در همه جامعه، در حقیقت این تضاد بنحوی وجود داشت، در مورد دختران چون این رابطه یک رابطه خیلی سنتی و خیلی محدود بود، بنابراین تغییراتی که در زندگی آنها صورت میگرفت، بیشترین تضاد را در مورد آنها بوجود میآورد.

سؤال: در مورد فعالیتهایی که با سازمان زنان شروع کردید، یک کمی توضیح بدهید، چه سالی شروع کردید و اینکه سازمان زنان در آن موقع چطور بود و تا چه اندازه گسترش داشت و چه فعالیتهایی میکرد و شما با چه دید و برداشتی روبرو شدید؟

خانم افخمی: همانطور که گفتم شروع تماس با سازمان زنان بیشتر در زمینه بوجود آوردن سازمان دختران دانشجو بود که البته یک چیزی بود مجزی از تشکیلات اداری و مرکزی سازمان، ولی بهر حال وابسته بآن بود و شانس این بود که در جلسات کلی هم شرکت کنیم و تماس با دبیرخانه سازمان هم باشد و همینطور که فعالیتهای آن دستگاره کوچکتر، پیش میرفت تماس ما هم با سازمان مرکزی بیشتر میشد. مثلاً "فرض کنید در جلساتی که بود ما را دعوت میکردند و یا بچه‌های دانشجو که میخواهند کارهای داوطلبانه را درجا معانجام بدهند، از طریق مراکز سازمان در جنوب شهر، سعی میکردند یک مقداری از آن فعالیتها را نیز انجام دهند. در نتیجه ما با آن تشکیلات تا حدی آشنا بودیم و باین ترتیب کم کم بیشتر با مسائل سازمان آشنا شدیم، در حقیقت در آن زمان در حدود سه یا چهار سال بیشتر از عمر سازمان میگذشت.

سؤال: چه زمانی؟

خانم افخمی: این در سال ۱۹۶۸ و بعد بود. سازمان در این مدت سه دبیرکل داشت که خانم یوسفی یک سال دبیرکل بود و خانم روحی دو سال و خانم سیمین رجالی سال دومش بود، یعنی چهار سال عمر سازمان باین نحو میگذشت. قبل از آن، شورایی عالی سازمانهای زنان وجود داشت که در حقیقت بر اساس فعالیتهای آن، سازمان زنان بوجود آمد. ولی این سازمان متمرکز و تشکیلات متشکل در حقیقت چهار سال بیشتر از عمرش نمیگذشت.

سؤال: یعنی تمام جمعیتهایی که قبلاً وجود داشت، همه ادغام شدند در سازمان

زنان یا آنها هم توانستند فعالیتشان را جداگانه انجام بدهند؟ مثلاً جمعیت راه‌نو بودوا مثال آن؟

خانم افخمی: میدانید آن فعالیت‌های نهضت زنان در ایران البته سابقه طولانی‌تری دارد، یعنی حتی قبل از انقلاب مشروطیت یک تحرکی در میان یک عده محدودی از زنان در زمینه گسستن حقوق بیشتر برای زنان، بوجود آمده بود. بخصوص در زمینه‌های آموزشی یک تشکلی در میان زنان وجود داشت، وهما نظور که میدانید مثلاً در آن جریان‌اتی که بعدها تبدیل شد به انقلاب مشروطیت، به گروه‌های زنان اشاره شده و در تاریخ آمده که فعالیت‌هایی میکردند. مثلاً در مورد تحریم تنباکو که یک نهضت ملی تلقی میشد، در تاریخ آمده است که زنان در داخل دربار هم تنباکو را تحریم میکردند، حتی در تاریخ آمده که گروهی از زنان بطرف کاخها میرفتند به حالت رژه برای اینکه راجع به این موضوع اظهار وجود بکنند، یا حتی در تاریخ آمده که در جزء یک عده‌ای که متحصن شده بودند در سفارت انگلیس، در بین آنها زنان هم بودند. حتی در سالهای ۱۹۳۰ بودند زنانی که راجع به رفع حجاب نطق کرده‌اند و سخنرانی کرده‌اند و خانم پارسا، مادر مرحومه خانم فرخ‌رو پارسا که بعداً وزیر شد، خیلی فعالیت داشت در این موضوع و حتی نامه‌هایی هم هست برای اینکه تبعیض شده بود بخاطر فعالیت‌هایی که در این زمینه داشت و با اصطلاح شرح میدهند نوع تشکیلاتی که بودوا مثال آن مسائل را. همینطور این جمعیت‌ها و گروه‌ها مانند کانون بانوان متشکل ترمیشدند. البته در حدود سالهای ۵۰ یک تعدادی سازمان و جمعیت بوجود آمده بود و این جمعیت‌ها تزه‌ای مختلف و فکرهای مختلف داشتند که بطور مستقیم هم به نهضت آزادی زنان مربوط نمیشد. سازمان‌های خیریه و داوطلبانه‌ای بودند برای نگاهداری اطفال بی سرپرست و رسیدگی به اطفال یتیم و برای آموزش بین دختران، و این فعالیت‌ها بود که مورد نظرشان بود، ولی اینکه با اصطلاح یک ایدئولوژی "فمی‌نیست" بین آنها ترویج داشته باشد، این موضوع کم دیده میشد و بطور واضح مطرح نمیشد و البته بعداً مسئله حق رای که با انقلاب سفید در حقیقت تحقق پیدا کرد و یکی از مواد شش‌گانه انقلاب سفید بود، مسئله مشارکت زنان تا حد خیلی بیشتری مطرح شد و اینهم در حقیقت مربوط بود به فعالیت‌هایی که خود زنان در زمینه خواستن حق رای انجام میدادند و تشکل خود آنها در این زمینه مطرح بود و با اصطلاح تصادفی نبود که این ماده از مواد انقلاب بشمار آید.

سؤال: زنان چکار کرده بودند و چه نوع فعالیت‌هایی در این زمینه انجام داده بودند؟

خانم افخمی: خوب، خانم‌هایی بودند که جلسه تشکیل میدادند، رژه میرفتند،

تظاهرات داشتند، عقائد خودشان را مینوشتند، مثلاً " میدانید مواردی را که در نخست وزیری متحصن شدند و مواردی که در مقابل مجلس تظاهرات داشتند و در جلوی کاخ سلطنتی تظاهرات داشتند، و در نتیجه اظهار وجود زنان، بعنوان عواملی که از نظر سیاسی مطرح هستند، در جامعه مطرح شده بود، خوب عده‌ای از اینها رفتند پیش اعلیحضرت و خواستند که حق رای برای زنها تقویت بشود و حمایت بشود و همه اینها خیلی موثر بود که این ماده جزء مواد انقلا ب گنجانده بشود. البته زنان سرشناسی هم بودند مانند خانم تربیت، خانم شمس‌الملوک صاحب، خانم دولتشاهی، خانم روحی و عده زیادی بودند که بعنوان رهبران نهضت فعالیت میکردند.

سؤال: خانم منوچهریان چطور؟

خانم افخمی: خانم منوچهریان یکی از افراد خیلی مهم نهضت بود و صحیح نیست که همه را اسم ببریم، برای اینکه بعضی از اسمها ب فکر انسان نمیرسد که نقش مهمی هم داشتند، ولی تعداد زیادی از خانمها بودند که بعنوان رهبران گروههای مختلف زنان شناخته شده بودند.

این جمعیتها بطور متفرق کار میکردند، هیئت مدیره خودشان را داشتند و هر کدام در زمینه فعالیتهای خودشان پیش میرفتند و با صلاح منابع مالیشان مربوط به آن چیزهایی بود که میتواند استند برای کارهای خودشان جمع آوری کنند و بالاخره باین نتیجه رسیدند که از آن طریق و با آن آگاهی که پیش میآمد در زمینه گرفتن حقوق زنان و پیشرفت وضع زن بطور کلی در اجتماع اقدام کنند و ضمناً " باین نتیجه رسیدند که باین حالت معمولی، قدرتی بدست نخواهند آورد و برای این بود که تصمیم گرفتند که ترتیبی بدهند که یک راه حل بهتری برای فعالیتهای زنان پیدا بشود، این بود که اول از والاحضرت اشرف خواستند که آنها کمک کند بعنوان یک فردی که شناخته شده بود بعنوان یک شخصیت قوی و صاحب نفوذ در دستگاه، و والاحضرت هم یک عده‌ای را مامور کرد که بروند و مطالعه کنند که راه شکل زنان چیست و بهترین راه برای اینکه آنها به هدفشان برسند چیست، و این بود که حدود ۲۰ تا ۳۰ نفر از رهبران زنان این موضوع را در حدود چند ماه مطالعه کردند و تشکیلات سازمان زنان را پیشنهاد کردند، باین نحو که تشکیلات در حقیقت متحدی باشد، در سطح ملی و البته جمعیتهایی که وجود داشتند همه وابسته باشند به سازمان، با حفظ استقلال خودشان، ولی فعالیتهای سازمان هم، در سطح اداری و مملکتی خودش، بطرز متحد و همبسته انجام بشود و اساساً ما خوبی پیشنهاد کردند و بزرگی داشتند و نماینده از اطراف کشور آمده بود و اینها در کنگره اساساً ما را بتصویب رساندند.

سؤال: این بعد از تاریخ دادن حق رای به زنان بود، یعنی بعد از ۱۹۶۴؟

خانم افخمی: بله و این در حقیقت اساساً ما خوبی است که در نظر می‌گیردی که مقدار اهمیت مشارکت زنان را در سطح محلی، و در انتخاب افرادی که نماینده سازمان هستند، در مرحله بعدی، اصلاح اساساً ما در سال ۷۲ انجام دادیم که با زبیر طرف اینکه سازمان مردمی تر باشد و مشارکت بیشتر باشد، پیش رفت. فرض کنید که شورای مرکزی سازمان در اساساً ما قبلی برای این اساساً بود که یازده نفر عضو شورای مرکزی سازمان بودند که پنج نفر آنها از بین شوراها است. آنها انتخاب میشدند و شش نفر که دبیرکل جزء آنها بود، توسط والاحضرت منصوب میشدند، ولی در تجدید اساساً ما در ۷۲، این عده، تمام انتخابی شدند که خوب با زهم این امر مشارکت خود مردم را در انتخاب شوراها که برای آنها برنامهریزی میکرد تضمین میکرد. بهر حال اوایل کار سازمان یعنی سال چهارم آن که من با آن مربوط شدم، از طریق دکتر رجالی که دبیرکل بود، شروع شده بود با اینکه سازمان شکل بگیرد و سازمان اداری باین شکل که الان مطرح کردم، داشت شکل می‌گرفت ولی خوب هنوز مشکل خیلی زیاد بود، یعنی باین معنی که جمعیتها، که روستاها شناخته شده‌ای داشتند، سالها طبق روالی که عادت داشتند کار خودشان را میکردند و با دبیرخانه مرکزی خیلی رابطه نزدیکی نداشتند.

سؤال: منظورتان از دبیرخانه مرکزی چیست؟ همان سازمان اداری منظور است؟

خانم افخمی: نه تنها سازمان اداری، بلکه آنچه که بنام سازمان زنان ایران شناخته میشد که یک تشکیلات خاصی داشت و هدف آن متشکل کردن زنان در شهرستانها و دردهات و در شعب آن بود. جمعیتها بیشتر در تهران و یکی دوشهر بزرگ مثل اصفهان و شیراز و تبریز فعالیت داشتند و در حقیقت جمعیتها نماینده‌ای در شهرهای دیگر نداشتند و بیشتر در تهران متمرکز بودند، ولی سازمان در تمام شهرستانها یا شعبه داشت و یا میداین را داشت که کم شعبه تا سیس بشود و خوب دبیرخانه مرکزی در شهرستانها نمایندگی زنان فعال آنجا را داشت و مسئله باین نحو مطرح نبود، ولی در تهران بین دبیرخانه و بعضی از جمعیتها یک مقدار اصطکاک پیش می‌آمد، از نظر طرز فکر و از نظر اینکه چطور با ید پیش رفت و از نظر مسائل تشکیلاتی و نداشتن ایدئولوژی مشخصی که بر اساس آن با ید کار کرد، از مسائلی بود که اصطکاک ایجاد میکرد.

سؤال: اصلاً "هدف چه بوده است؟"

خانم افخمی: هدفی که در خود اساساً ما سازمان مطرح بود، چهار ماده بود که

مهمترین آنها ، توسعه آموزش در بین زنان و توسعه حقوق زنان در خانواده را مطرح میکرد ، این مطلب خیلی دقیق در اسانامه ذکر شده بود به این نحو : " آگاه کردن زنان به حقوق ، وظائف ومسئولیت های خانوادگی واجتماعی و اقتصادی " ، یعنی اصولاً هدف این بود که زنان وظائفشان را بهتر انجام بدهند .

سؤال : یعنی اینکه در نتیجه زنان بهتری باشند و مادرهای بهتری باشند؟

خانم افخمی: بله ، یعنی دفاع از حقوق زنان ، مطلبی بود که مادر سال ۷۲ در اسانامه گنجانیدیم و تا آن زمان هدف محدود بود به کمک بزنان ، برای اینکه آنها بتوانند وظائفشان را بهتر انجام بدهند و حتی مسئله کمک به گسترش آموزش بین زنان هنوز یک چیز خیلی " رادیکالی " بود ، و ممکن بود که حتی همین مسئله آموزش زنان از مسائلی باشد که راجع بآن بحث باشد . و دیگر از هدفها کمک به توسعه روابط با سازمانهای بین المللی بود ، ولی خوب این کافی بنظر نمی رسید ، ولی بدیهی است که چیز دیگری هنوز جا نشین این هدف نشده بود ، یعنی بقدر کافی فکر نشده بود که راجع به نهضت زنان ایران منظورمان چیست . این مسائل همان مسائلی بود که راجع به آنها تضاد داشتیم ، یعنی این سؤال پیش می آمد که آیا واقعاً " صحبت اینست که زنها باید مستقل باشند؟ یا بایستی حقوق مساوی داشته باشند؟ و هنوز واضح نبود که آیا باید ما دنبال فکر حقوق مساوی برای زنان باشیم؟ و اینها مطالبی نبود که به آسانی بشود مطرح کرد . بهر حال در آن زمان دبیرخانه این مشکلات را داشت ، اولاً که ایدئولوژی واضحی نداشت و چهار چوب فکری واضحی که توافقی راجع به آن بین رهبران سازمان باشد وجود نداشت . هنوز تا حد خیلی زیادی سازمان مرکزی توسط مرد ها اداره میشد ، یعنی سازمان یک گروه حقوقی داشت که همه آن از مردها تشکیل میشد ، غیر از دو نفر که زن بودند .

مسائل بودجه توسط آقای عبدالرضا انصاری که قائم مقام والا حضرت اشرف بود اداره میشد ، یعنی فرض کنید که جلسات شورای مرکزی سازمان توسط آقای عبدالرضا انصاری اداره میشد . یعنی آقای انصاری عملاً " رئیس شورای مرکزی بود و قائم مقام والا حضرت بود . بطوریکه جلسه بدون آقای انصاری تشکیل نمیشد ، اگر هم یک وقتی آقای انصاری غائب بود ، یک آقای دیگری بود که معاون ایشان بود ، در وزارت کشور و بعد به سازمان شاهنشاهی آمده بود ، این آقایانجا بود و در حقیقت به جلسات شورای جهت میداد و البته در خود شورای مرکزی هم یک مقدار از آن حالت هایی که بین زنان بعنوان یک طبقه استثما ر شده و یک طبقه اقلیت مطرح است ، بود . یعنی تمام مدت یک

جنگهای داخلی بین افراد وجود داشت ، چون هنوز ایدئولوژی نبود که همه را با هم متحد کند ، در مقابل یکعده دشمنان بزرگ ، باین طریق در حقیقت همیشه یک مقدار رقابت و مشکل بین خود زنان بود که کدما میک از آنها فرضا " بیشتر شناخته بشوند و تحویل گرفته بشوند .

سؤال: اینها از چه طبقه اجتماعی بودند ، آیا کارشان دا و طلبانه بود؟  
و زمینه تحصیل آنها چه بود؟

خانم افخمی: کار آنها دا و طلبانه بود و یکعده از زنانیکه آنجا بودند انتخاب شده بودند و زنانی بودند که خیلی کار گذشته بودند و بلد بودند که بین جمعیتها شی که در کنگره سازمان شرکت داشتند چگونه رای بیا و رند ، یعنی زنانی بودند که کار انتخاباتی و مبارزه نیمه سیاسی را انجام داده بودند و در نتیجه میتوانند حرفشان را بقبولانند و بیرون ببالا و یکعده از زنهای بودند که والا حضرت هم برای من شرح دادند که اصولاً دلیل اینکه ایشان موافقت کرده بودند که از اول شش نفر را ایشان انتصاب کنند ، برای این بود که میگفتند که آن آدمهای خیلی فهمیده و خوب و با سابقه دانشگاهی رای نمیآ و رند برای اینکه بلد نیستند بیرون دنبال رای و برای آن فعالیتی که لیاقت آنرا دارند ، خودشان را پیشنهاد کنند و بگویند که بما رای بدهید . اصلاً این حالت در وجود آنها نیست ، در نتیجه اگر این طریقه نبود شاید با صلاح آن غذای فکری که سازمان با آن احتیاج داشت ممکن است که آن نرسد و آن طبقه نتوانند در سازمان آن نقشی را که باید ایفاء کنند و آن کمکی را که باید بکنند ، هیچوقت نتوانند انجام دهند ، و یکی هم مسئله اقلیتها بود .

در سازمان خانم دکتر را سخ ، بهائی بود و خانم شمسی حکمت که کلیمی بود و خانم دیگری بود که زردشتی بود و این بود که سعی میشد که همیشه از اقلیتها هم یک نفر در سازمان باشد و غیر ممکن بود که اینها در خود کنگره رای بیا و رند و از طرفی مهم بود که اینها در شورامشارکت داشته باشند . بهر حال زنهای خیلی خوبی بودند خیلی فهمیده بودند . اصولاً میدانید که در ایران طبقه ای که فعالیت اجتماعی داشته باشد و سواه لازم برای فعالیت اجتماعی داشته باشد ، طبقاتی که در آن زمان ، خیلی از نظر اقتصادی طبقه پائینی باشد ، نمیتوانست عملاً باشد . در نتیجه همه از طبقه وسط و یا وسط بالا ، ولی بیشتر طبقه وسط بودند . ولی خوب ، همه زنهای بودند که سابقه شغلی و کاری داشتند و همه کسانی بودند که سالها شاغل بودند و در اجتماع کار کرده بودند و تجربه اجتماعی و شغلی نسبتاً طولانی داشتند .

سؤال: یعنی کارهای خیریه کرده بودند؟

خانم افخمی: کارهای خیریه کرده بودند در جنب کارهای شغلی خودشان ،